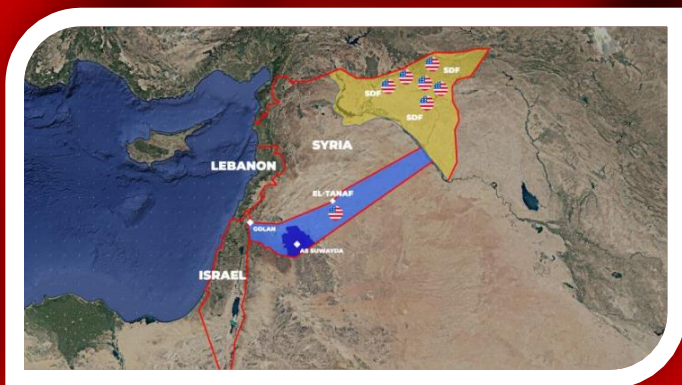


تشدید توحش در سوریه و کریدور داوود:

راهبرد تسلط استراتژیک اسرائیل در منطقه



صدای انترناسیونالیستی

در آذر ۱۴۰۳، دیکتاتوری اسد با کمک جهادی‌ها و حمایت ترکیه، اسرائیل و دیگر همپیمانانش سرنگون شد. مردم بسیاری به جشن و پایکوبی پرداختند و باور داشتند که سرانجام از چنگال دیکتاتوری خاندان اسد رهایی یافته‌اند، کشتار و قتل‌عام به پایان رسیده و افقی روشن در زندگی اقتصادی و اجتماعی‌شان گشوده خواهد شد. اما آنچه قادر به درک آن نبودند، این بود که این جابجایی در قدرت سیاسی بخشی از تنش‌های امپریالیستی بود؛ تنش‌هایی که در نتیجه آن، رقبای امپریالیستی توانستند سوریه را از حوزه نفوذ ایران و روسیه خارج کرده و به حوزه نفوذ خود تبدیل کنند. همان زمان ما تأکید کردیم که:

"این شادی و جشن‌ها کوتاه مدت خواهد بود، چرا که آینده واقعیت‌های تلخ‌تری را نشان خواهد داد."^۱

برخلاف خاندان اسد، پس از سقوط رژیم بشار اسد دولتی سرکار آمد که سیاست خود را بر تعامل با غرب، کشورهای عربی و حتی اسرائیل استوار کرد. مقامات غربی یکی پس از دیگری به دمشق سفر کردند و آمریکا نیز جایزه ۱۰ میلیون دلاری تعیین شده برای دستگیری الجولانی را لغو کرد. دموکراسی‌های غربی با تظهير گذشته تروریستی الجولانی، او را غسل تعمید سیاسی دادند؛ لباس جهادی از تنش بیرون آوردند، کت و شلوار بر تنش کردند و او را به عنوان سیاستمداری نوین به جهان معرفی نمودند. حتی جولانی به کاخ الیزه دعوت شد تا مشروعیتش تثبیت شود و در ادامه، تا آنجا پیش رفت که با دونالد ترامپ دیدار و دست داد.

^۱ تشدید توحش در خاورمیانه و سقوط هر چه بیش‌تر سرمایه‌داری در بربریت.

در عمل، جولانی نفوذ ایران و حزب الله در سوریه را از میان برداشت که ضربه‌ای مهلک به جاه‌طلبی‌های امپریالیستی ایران بود و تمام خواسته‌های غرب، کشورهای عربی، ترکیه و دیگر حامیانش را اجرا کرد. در پی این تحولات، ایالات متحده، اتحادیه اروپا و بریتانیا بخش عمده‌ای از تحریم‌های اقتصادی علیه دولت جدید سوریه را لغو کردند. او حتی بدون بازپس‌گیری بلندی‌های جولان، آمادگی خود را برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل اعلام کرد و در همین راستا دیدارهایی میان نمایندگان دو طرف انجام شده و همچنان ادامه دارد. با این حال، نه تنها امنیت و شرایط زندگی مردم سوریه بهبود نیافت، بلکه کشور روز به روز بیشتر در گرداب توحش، خشونت، تنش‌های فرقه‌ای و آشوب فرو می‌رود. اسرائیل بدون آنکه کوچک‌ترین تهدیدی از سوی سوریه جدید احساس کند، بی‌وقفه زیرساخت‌ها و تأسیسات نظامی این کشور را بمباران و تخریب می‌کند. حتی وزارت دفاع و اطراف کاخ ریاست‌جمهوری سوریه نیز هدف حملات اسرائیل قرار گرفته‌اند؛ پیامی آشکار به جولانی که هیچ حاشیه امنی برای او وجود ندارد. سوال اساسی این است: چرا اسرائیل به تنش‌ها در سوریه دامن می‌زند و بی‌وقفه، بدون کوچک‌ترین تهدیدی، زیرساخت‌ها و تأسیسات نظامی این کشور را بمباران می‌کند؟

در واقع، سقوط رژیم اسد پایان یک دیکتاتوری چند دهه‌ای نبود، بلکه آغاز مرحله‌ای تاریک‌تر در تاریخ معاصر سوریه شد. قدرت‌گیری تحریرالاشام با حمایت ترکیه، اسرائیل و دیگر حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی که با هدف تضعیف نفوذ ایران و روسیه صورت گرفت، موجی از کشتار، قتل‌عام، هرج و مرج و خشونت‌های فرقه‌ای را به راه انداخت. تنش‌های قومی و فرقه‌ای در شمال سوریه، که با منازعات حول اقلیت‌های علوی و دروزی

تشدید شد، بحران را عمیق‌تر کرد. کشتارهای گسترده و سازمان‌یافته علیه این اقلیت‌ها، سوریه را به میدان نبرد باندها و گروه‌های جنایتکار تبدیل نمود. در این فضای آشفته، نه تنها امنیت و ثبات از میان رفته، بلکه امید به بازگشت میلیون‌ها پناهنده و آواره سوری روز به روز کمرنگ‌تر شده است.

نگاهی گذرا به توحشی که پس از سقوط دیکتاتور سوریه رخ داده خواهیم انداخت و سپس به بررسی دلایل آن خواهیم پرداخت.

پس از سقوط اسد، نیروهای مسلح کرد که کنترل شمال شرق سوریه را در دست داشتند، وارد نبردهای سنگینی با گروه‌های وابسته به ارتش ملی سوریه تحت حمایت ترکیه شدند. در منبج و اطراف سد تشرين، صحنه‌های هولناکی از کشتار و خشونت به وقوع پیوست. بهره‌مندی گروه‌های تحت حمایت ترکیه از پشتیبانی پهپادی و حملات هوایی، موازنه قوا را به زیان کردها تغییر داد. در چنین شرایطی، نیروهای کرد برای حفظ بقا و جلوگیری از حملات گسترده‌تر، به سمت همکاری و نزدیکی با دولت تازه تأسیس دمشق گرایش یافتند؛ با این حال، توحش و خشونت‌ها همچنان ادامه یافته است.

در ۲۴ ژانویه ۲۰۲۵، گزارشی از اعدام صحرایی در روستای فاهیل، نزدیک حمص، منتشر شد که توسط افراد مسلح وابسته به دولت جدید سوریه به رهبری هیئت تحریرالاشام در جریان یک عملیات امنیتی، ظاهراً علیه بقایای رژیم پیشین، انجام گرفته است. شاهدان محلی ادعا کردند که شمار کشته‌شدگان به ۵۸ نفر می‌رسد؛ تمامی قربانیان مرد و از فرقه علوی بودند.^۲

^۲ ایکس.

در ۳۰ ژانویه ۲۰۲۵ گزارش شد که افراد مسلح در روستای ارزح واقع در حومه شمال غربی حمص، شبانه به خانه‌های روستاییان یورش برده و با کوبیدن درها، ساکنان را با استفاده از سلاح‌های مجهز به صداخفه‌کن، هدف قرار داده و عملاً دست به اعدام‌های صحرایی زدند.^۳

در مارس ۲۰۲۵، موجی از خشونت فرقه‌ای بی سابقه مناطق ساحلی سوریه را در بر گرفت. بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر سوریه مستقر در بریتانیا، گروه‌های مسلح وابسته به دولت جدید در حملاتی هماهنگ علیه روستاهای علوی‌نشین در استان‌های لاذقیه و طرطوس دست به کشتار گسترده زدند. در جریان این کشتارها دست کم ۱۶۱۴ غیرنظامی علوی جان خود را از دست دادند.^۴

شهادت بازماندگان نشان می‌دهد که مهاجمان، که ارتباط نزدیکی با حلقه‌های قدرت جدید در دمشق داشتند، با یورش به خانه‌های علوی‌نشین، خانه‌ها را به آتش کشیدند و بسیاری از ساکنان را به صورت میدانی اعدام کردند. آنان پیش از اعدام، قربانیان را درباره تعلق مذهبی‌شان مورد بازجویی قرار می‌دادند. این رویداد به عنوان یکی از خونین‌ترین نمونه‌های پاکسازی فرقه‌ای پس از سقوط رژیم اسد شناخته می‌شود و موجی از وحشت، آوارگی و فروپاشی اجتماعی را در میان جامعه علوی برانگیخت. پیامدهای آن، از جمله فرار حدود ۴۰ هزار نفر به لبنان و نابودی زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی این اقلیت قومی، بوده است.

^۳ اعدام غیرنظامیان در حومه حما.

^۴ دیده‌بان حقوق بشر.

زنان و دختران علوی در سوریه طی سال ۲۰۲۵ هدف یک کمپین فرقه‌ای خشونت‌آمیز قرار گرفتند. گزارش‌ها حاکی از آن است که بسیاری از آنان به مناطق تحت کنترل هیئت تحریر الشام در استان ادلب ربوده شده و به بردگی جنسی کشانده شده‌اند؛ روندی که یادآور سرنوشت زنان ایزدی در دوران تسلط داعش است. شواهد متعددی از ربایش، شکنجه و سوءاستفاده جنسی علیه این قربانیان ثبت شده است. این خشونت‌ها نه تنها جنبه فیزیکی، بلکه کارکردی نمادین و به ابزاری برای ارعاب و سرکوب این اقلیت قومی تبدیل شده است. این مسئله تا آن حد بود که نشریه بریتانیایی نوشت:

"زنان علوی در سوریه به عنوان برده جنسی به کار گرفته می‌شوند."^۵

در ژوئیه ۲۰۲۵، استان سویدا شاهد یکی از خونین‌ترین رویدادهای پس از سقوط اسد بود. در این موج خشونت و کشتار، حدود ۱۴۰۰ نفر جان باختند و نزدیک به ۱۷۶ هزار نفر آواره شدند.^۶ اعدام صحرایی حدود ۱۴۰ غیرنظامی، شعله‌های نفرت قومی و قبیله‌ای را بیش از پیش برانگیخت. این درگیری‌ها که میان قبایل بادیه‌نشین سنی و دولت سوریه از یک سو و شبه‌نظامیان دروزی مورد حمایت اسرائیل از سوی دیگر جریان داشت، با مداخله مستقیم اسرائیل ابعاد گسترده‌تری یافت. اسرائیل در راستای منافع امپریالیستی خود، حملات هوایی گسترده‌ای علیه مواضع دولت سوریه و قبایل بادیه‌نشین در جنوب کشور انجام داد و همزمان پیشروی زمینی خود را نیز ادامه داد. این اقدامات به طور عملی جایگاه نظامی و سیاسی دروزی‌ها را در منطقه تقویت کرد. دروزی‌های سوریه به دلیل پیوندهای نزدیک با

^۵ اسپکتاتور.

^۶ تایمز.

جامعه دروزی اسرائیل، که از ادغام و نفوذ بالایی در ساختارهای امنیتی و نظامی تل آویو برخوردار است^۷، به راحتی در خدمت اهداف و طرح‌های استراتژیک اسرائیل قرار می‌گیرند.

از یک سو، وجود رژیمی ضعیف و ناکارآمد در سوریه و از سوی دیگر تنش‌ها و درگیری‌های قومی، مذهبی و قبیله‌ای، فرصتی مناسب برای اسرائیل فراهم کرده تا سیاست‌های امپریالیستی خود، از جمله طرح تجزیه این کشور را دنبال کند. دامن زدن به اختلافات قومی، حمایت از دروزی‌ها و بمباران مداوم زیرساخت‌ها و تأسیسات نظامی سوریه، همه در راستای پیشبرد یک هدف استراتژیک واحد صورت می‌گیرد: تحقق پروژه موسوم به «کریدور داوود». به عبارت دیگر، خود سوریه هدف نهایی نیست، بلکه سوریه و به تبع آن «کریدور داوود» صرفاً ابزاری در خدمت اهداف امپریالیستی اسرائیل و شرکایش به شمار می‌روند.

کریدور داوود به عنوان یک مسیر ژئوپلیتیکی، قرار است سکوی اجرای پروژه «اسرائیل بزرگ» باشد. این کریدور از ارتفاعات اشغالی جولان آغاز شده و با عبور از استان سویدا

^۷ دروزی‌های اسرائیلی به عنوان تنها اقلیت عربی که خدمت نظامی برای آنها اجباری است، حضور پررنگی در ارتش داشته، سهمشان از واحدهای رزمی و افسران از میان غیر یهودیان بسیار بالاست و در نتیجه از سطح بالاتری از ادغام اجتماعی و سیاسی برخوردار شده‌اند و از مزایای مرتبط با آن بهره‌مند می‌شوند. در مقابل، بیشتر عرب‌های اسرائیلی از خدمت نظامی معاف هستند و میزان مشارکت داوطلبانه آنها در برنامه‌های خدمات ملی اندک است. این وضعیت باعث شده فرصت‌های شغلی و مسیرهای پیشرفت اجتماعی برای آنان محدودتر باشد. در مجموع، دروزی‌ها نسبت به سایر اقلیت‌های عربی در اسرائیل پیوند و یکپارچگی بیشتری با جامعه اسرائیلی پیدا کرده‌اند.

به شرق سوریه می‌رسد. از آنجا به منطقه مرزی استراتژیک بین اردن، عراق و سوریه امتداد یافته و سپس با گذر از این نقطه به حسکه و در نهایت اربیل متصل می‌شود. این مسیر زمینی، ابزاری است که اسرائیل قصد دارد از آن برای گسترش نفوذ و دسترسی مستقیم به عراق، ایران، ترکیه و فراتر از آن بهره‌برداری کند. «کریدور داوود» نه تنها یک گذرگاه نظامی، بلکه پایه‌ای استراتژیک برای اجرای یک دستورکار منطقه‌ای بسیار گسترده‌تر است؛ طرحی که هدف آن بازترسیم مرزهای خاورمیانه و چیدمان دوباره صفحه شطرنج ژئوپلیتیک منطقه در راستای منافع امپریالیستی اسرائیل و شرکایش است.

شیخ حکمت الهجری، از رهبران برجسته جامعه دروزی سوریه که به گرایش‌های نزدیک به اسرائیل شناخته می‌شود، در سخنانی اخیر بر ضرورت ایجاد یک کریدور انسانی میان استان دروزی‌نشین سویدا و مناطق کردنشین شمال شرقی سوریه تأکید کرد. به نظر می‌رسد او این طرح را با بهره‌گیری از بلاغت و گفتمان «بشردوستانه» مطرح می‌کند؛ گفتمانی که یادآور جنگ‌هایی است که دموکراسی‌های غربی تحت عنوان «مداخله بشردوستانه» در خاورمیانه به راه انداخته‌اند. جنگ افغانستان، جنگ عراق، مداخله نظامی در لیبی و موارد مشابه، همگی با هدف حمایت از حقوق بشر و برقراری دموکراسی آغاز شدند، اما در پس‌زمینه اهداف دیگری نیز نهفته بود. به بیان دیگر، بازگشایی این مسیر نیز به عنوان اقدامی انسان‌دوستانه مطرح می‌شود، اما برخلاف ظاهر بشردوستانه آن و برخلاف عوامفریبی شیخ حکمت الهجری، اهدافی فراتر و پیچیده‌تر در پس آن نهفته است. شیخ حکمت الهجری در این باره اظهار داشت:

"باید یک کریدور (راهرو) به سوی برادران کرد ما باز شود."^۸

علاوه بر سوریه، بی‌ثبات‌سازی عراق و شعله‌ور کردن درگیری‌های فرقه‌ای، به ویژه تنش بین شیعه و سنی، از طریق حمایت از بازماندگان گروه‌های جهادی و دیگر نیروهای نیابتی اسرائیل، با تحقق کریدور داوود بهتر امکان‌پذیر می‌شود. اگر این کریدور عملی شود، اسرائیل به‌طور غیرمستقیم با ایران هم‌مرز خواهد شد و می‌تواند طرح تجزیه ایران را که هدف آن تقسیم کشور به هفت واحد تضعیف‌شده است، راحت‌تر پیش‌برد. بخشی از این واحدهای جدید قرار است گرایش پرواسرائیلی داشته باشند. یکی دیگر از اهداف مهم کریدور داوود، کشور ترکیه است؛ با عملی شدن این کریدور، اسرائیل عملاً با ترکیه نیز هم‌مرز شده و می‌تواند اهداف امپریالیستی خود را با سهولت و قدرت بیشتری دنبال کند. تضعیف ترکیه نیز یکی از اهداف بلندمدت اسرائیل به‌شمار می‌رود.

ترکیه در جریان سقوط دیکتاتوری اسد با اعتماد به نفس این تحول را نشانه‌ای از افزایش نفوذ خود در منطقه قلمداد می‌کرد. آنکارا بر این باور بود که با کمک اسرائیل و دیگر هم‌پیمانان، سوریه را از حوزه نفوذ ایران، یکی از رقبای منطقه‌ای خود، خارج کرده و به حوزه نفوذ خود تبدیل کرده است. همچنین امید داشت که این گسترش نفوذ در سوریه و خاورمیانه، موقعیتش را در قفقاز نیز تقویت کند. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که خود ترکیه نیز در این معادله به بازی گرفته شده و عملاً به ابزاری در خدمت اهداف گسترش نفوذ امپریالیستی اسرائیل و شرکای غربی‌اش بدل شده است.

^۸ اخبار شما.

عبدالقادر سلوی، تحلیلگر روزنامه حریت که این روزنامه به عنوان رسانه‌ای طرفدار دولت و بازتاب‌دهنده مواضع نزدیک به آن شناخته می‌شود، معتقد است هدف اسرائیل تجزیه کشورها به دولت‌های کوچک و تضعیف شده است تا نفوذ و کنترل بلندمدت خود بر منطقه را تضمین کند. او اظهار می‌دارد که اسرائیل در پی تقسیم سوریه به چهار دولت مستقل است و در این باره می‌گوید:

"اسرائیل می‌خواهد سوریه را به چهار بخش تقسیم کند: یک دولت دروزی در جنوب با مرکزیت سویدا، یک دولت علوی در غرب در لاذقیه و طرطوس، یک دولت وابسته به پ.ک.ک در شمال تحت اداره‌ی نیروهای دموکراتیک سوریه (ی.پ.گ)، و یک جمهوری عربی در مرکز این کشور تشکیل شود."^۹

هاکان فیدان، وزیر خارجه ترکیه، در جریان سقوط رژیم اسد و زمانی که ظاهراً از گسترش نفوذ ترکیه در منطقه به شدت سرمست بود، اظهار داشت که با روسیه و ایران مذاکره کرده و به آن‌ها هشدار داده‌اند که وارد معادلات نظامی نشوند؛ به عبارت دیگر، از دفاع نظامی از رژیم رو به سقوط اسد خودداری کنند. او حتی تأکید کرد که جمهوری اسلامی از این وضعیت جدید و شکست خود در سوریه درس خواهد گرفت و افزود که پیام‌های ترکیه درباره رژیم اسد از همان ابتدا درست بوده است:

"ایران و روسیه به نتیجه رسیدند که پیام‌های ما در مورد رژیم اسد درست بوده است."^{۱۰}

^۹ روزنامه حریت.

^{۱۰} آژانس آنادولو.

تنها چند ماه پس از پیروزی‌های خیره‌کننده و سرمست‌کننده ترکیه در سوریه، همان‌ها کان فیدان که زمانی معتقد بود پیام‌های ترکیه درباره رژیم اسد درست بوده است، اکنون بر این باور است که قدرت‌های منطقه‌ای، به‌ویژه اسرائیل، تمایلی به حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی سوریه ندارند و با تلاش برای تجزیه این کشور، عملاً امنیت ملی ترکیه را هدف گرفته‌اند. از دید هاکان، تهدید اصلی دیگر نه امنیت سوریه، بلکه امنیت ترکیه است:

"هرگونه اقدام برای تجزیه و بی‌ثبات کردن سوریه از طریق خشونت، تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی ما محسوب می‌شود و در واکنش به آن، مستقیماً مداخله خواهیم کرد."^{۱۱}

دولت باهچلی، رهبر حزب حرکت ملی ترکیه، پا را فراتر گذاشت و در واکنش به حملات اسرائیل به ایران، این حملات را پیامی پنهان به ترکیه دانست. او تأکید کرد که هدف نهایی این پروژه، خود ترکیه است. باهچلی معتقد است اسرائیل با گسترش نفوذ نظامی و سیاسی‌اش در منطقه و اجرای سیاست‌های تجزیه‌طلبانه، در صدد محاصره ژئوپلیتیکی ترکیه و تضعیف موقعیت استراتژیک آن است:

"در گرداب بحران و هرج و مرجی که با پیوند خوردن به یکدیگر گسترش و قدرت می‌گیرد، هدف نهایی که پنهان شده، ترکیه است. ملت ترک در برابر دسیسه‌ها و توطئه‌های صهیونیسم و امپریالیسم یکپارچه و متحد است و هیچ‌گونه مصالحه و تسلیمی قابل تصور نیست. عملیات انجام شده علیه ایران از یک جنبه، پیامی پنهان به ترکیه است."^{۱۲}

^{۱۱} وزیر خارجه ترکیه

^{۱۲} خبرگزاری اخلاص (ترکیه).

جم کوچوک، ستون‌نویس روزنامه دولتی ترکیه (ترکیا گازاتسی)، نگرانی خود را از تجزیه سوریه به دست اسرائیل ابراز می‌کند و معتقد است که این تجزیه، مسیر را برای تجزیه ترکیه نیز هموار خواهد ساخت. به باور او، این موضوع بخشی از استراتژی کلی اسرائیل است و وی نگرانی خود را به شرح زیر بیان می‌کند:

"اگر دروزی‌ها یک کشور تشکیل دهند، اسرائیل آن را به رسمیت خواهد شناخت. از آن جا نیز مسیر ایجاد یک کشور مستقل پ‌ک‌ک هموار خواهد شد. هدف آن‌ها همین است. اسرائیل تا زمانی که سوریه را تجزیه نکند، دست بردار نخواهد بود. می‌خواهد سوریه درست مانند عراق تکه‌تکه شود. در این مسیر، برای رسیدن به این هدف، همه چیز را برنامه‌ریزی می‌کند. هر کسی که سیاست جهانی را دنبال می‌کند می‌داند که اسرائیل متوقف نخواهد شد. می‌خواهد خاورمیانه همیشه در آتش و آشوب باشد."^{۱۳}

قطعاً تغییر رژیم‌های خاورمیانه و باز ترسیم شطرنج سیاسی منطقه با سرکار آوردن رژیم‌های پروغربی در راستای منافع دموکراسی‌های غربی صورت گرفته است، اما هر جنگ و حادثه اجتماعی زمینه‌های مادی و دلایل خاص خود را دارد. تغییر رژیم‌ها در خاورمیانه هدف مستقیم جنگ‌های خلیج فارس، افغانستان و عراق نبود، بلکه این جنگ‌ها عمدتاً در جهت تثبیت نظم جدید جهانی پس از فروپاشی جنگ سرد و به صف کردن سایر قدرت‌ها پشت سر آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان به راه افتادند. تمام این جنگ‌ها نیز با استفاده از ریتوریک «بشردوستانه» توجیه شدند. به بیان دیگر، آمریکا با برپا کردن حمام‌های خون توانست هژمونی خود را به عنوان قدرت بلامنازع جهانی تثبیت کند؛ قدرتی که اکنون توسط چین به چالش کشیده شده و در حال تضعیف است.

^{۱۳} ترکیا گازاتسی.

«نعم بابوراوغلو»، کارشناس امنیت بین الملل اهل ترکیه، در گفت و گو با شبکه تلویزیونی «سوزجو» با تحلیل تحولات منطقه بر این باور است که حمله به ایران بخشی از پروژه‌ای است که آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن از سال‌ها پیش برای تغییر رژیم‌های خاورمیانه و بازچینی ژئوپلیتیک منطقه طراحی کرده بودند:

"حمله به ایران بخشی از پروژه‌ای است که از سال ۲۰۰۱ توسط آمریکا و اسرائیل برای تغییر رژیم‌های خاورمیانه آغاز شده و اکنون نوبت ایران رسیده است. هدف، تضعیف نظام ایران با حملات هوایی و ایجاد ناآرامی داخلی برای تغییر رژیم است."^{۱۴}

او به عنوان کارشناس قادر به درک این نیست که حمله به ایران بخشی از تضعیف روسیه و چین است و در عین حال هشدار برای چین و به رخ کشیدن قدرت نظامی، امنیتی و اطلاعاتی آمریکا است. با این وجود او بر این باور است که هدف بعدی این پروژه، خود کشور ترکیه است. به گفته وی، با توجه به ویژگی‌های خاص ترکیه، این هدف نه از طریق جنگ مستقیم و مداخله نظامی، چرا که ترکیه عضو ناتو است و حمله مستقیم به آن بیانگر فعال شدن ماده ۵ ناتو است^{۱۵}، بلکه از مسیر اعمال فشارهای سیاسی، دامن زدن به تنش‌های قومی و ایجاد بحران‌های مهاجرت و پناهندگی دنبال می‌شود و در این باره چنین می‌گوید:

^{۱۴} تلویزیون سوزجو.

^{۱۵} بر اساس ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، هرگونه حمله مسلحانه علیه یک یا چند عضو این پیمان به منزله حمله به تمامی اعضا تلقی می‌شود. در پی چنین حمله‌ای، سایر کشورهای عضو متعهد هستند که به یاری کشور مورد تهاجم بشتابند و تمامی اقدامات لازم، از جمله استفاده از نیروی نظامی، را برای بازگرداندن و حفظ امنیت جمعی به کار گیرند.

"در گام بعدی ترکیه در معرض تهدید قرار خواهد گرفت. نه از نظر نظامی و جنگ

مستقیم، بلکه از طریق فشارهای سیاسی، قومیتی و بحران مهاجرت.^{۱۶}"

مجموعه این رویدادها و استدلال‌ها نشان می‌دهد که در آینده شاهد شدت گیری تنش‌های امپریالیستی بیشتری خواهیم بود. هر یک از قدرت‌های بزرگ و کوچک، همچون گانگسترهایی عمل می‌کنند که صرفاً در پی تأمین منافع امپریالیستی خود هستند؛ منافع که اغلب در تضاد با منافع رقبا قرار گرفته و به تشدید این رویارویی‌ها دامن می‌زند. توانایی اسرائیل در پیشبرد چنین سیاست‌هایی از آن جانشی می‌شود که این کشور عملاً به بازوی اجرایی سیاست‌های امپریالیستی دموکراسی‌های غربی و حامیان عربی آن‌ها بدل شده است. با این حال، همین بازیگران نیز هر یک به دنبال تحقق منافع امپریالیستی مستقل خود هستند، امری که خود به عاملی دیگر برای تشدید تنش‌های امپریالیستی در منطقه تبدیل می‌شود.

با جهانی شدن بازار سرمایه در آغاز قرن بیستم، مناطق تجاری و حوزه‌های نفوذ میان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تقسیم گردید. در این روند، حوزه‌های نفوذ و تجارت جایگزین سیاست‌های استعماری سنتی (سیاست مستعمراتی) شدند. این تقسیمات رقابت میان قدرت‌های بزرگ و کوچک را تشدید کرد و به تدریج به تنش‌های نظامی و در نهایت به درگیری‌های خونین منجر شد. همزمان، این وضعیت موجب توسعه بی‌سابقه تسلیحات و تسلیم کامل حیات اقتصادی و اجتماعی به الزامات نظامی و آمادگی دائمی برای جنگ گردید.

^{۱۶} منبع ۱۱.

این رویارویی‌های مداوم، جنگ را به چشم‌انداز همیشگی و نظامی‌گری را به شیوه‌ای از زندگی برای تمام کشورها، چه بزرگ و چه کوچک، چه قدرتمند و چه ضعیف، چه متجاوز و چه قربانی تبدیل کرده است. جنگ در عصر انحطاط سرمایه‌داری به جوهره‌ی حیات آن بدل شده است. سرمایه‌داری دیگر قادر به ارائه‌ی آینده‌ای روشن نیست و تنها توحش و بربریت را به مناطق بیشتری از جهان گسترش می‌دهد.

تنها مبارزه‌ی طبقاتی کارگران می‌تواند آلترناتیوی واقعی در برابر توحش سرمایه‌داری و سیاست‌های امپریالیستی، چه از سوی قدرت‌های بزرگ و چه کوچک، چه در قالب دموکراسی و چه دیکتاتوری، ارائه دهد. پرولتاریا به طور ذاتی با سیاست‌های امپریالیستی مخالف است؛ زیرا در مبارزه‌ی او، سلطه‌ی اقتصادی و منافع ملی مفهومی ندارد. طبقه‌ی کارگر، چه در منطقه و چه در سایر نقاط جهان، باید از پیامدهای احتمالی تحولات درس گرفته و در برابر وطن‌پرستی و ناسیونالیسمی که زیر لوای منافع ملی پیش می‌رود، از منافع طبقاتی خود دفاع کند و مبارزه‌ی طبقاتی را بر بستر منافع طبقاتی خود بسط و گسترش دهد. این مبارزه باید از مرزهای ملی فراتر رفته و به مقیاسی بین‌المللی گسترش یابد. تنها طبقه‌ی کارگر جهانی است که با سرنگونی سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی می‌تواند زمینه‌های مادی تنش‌های امپریالیستی را برچیند و جهانی درخور شأن بشریت بیافریند.

اکبری-جوادی

۱۱ مرداد ۱۴۰۴

کانال تلگرام:

<https://t.me/intvoice>

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

ایکس (تویتر سابق):

https://twitter.com/int_voice

صدای انترناسیونالیستی منتشر کرده است !

از جایزه ده میلیون دلاری
بر سر تا فرش قرمز الیزه



صدای انترناسیونالیستی

تشدید قوحش در خاورمیانه و سقوط
هر چه پیش تر سرمایه داری در بربریت



صدای انترناسیونالیستی

انتخاب سر نوشت ساز:
نه دموکراسی یا فاشیسم،
بلکه سوسیالیسم یا بربریت



صدای انترناسیونالیستی

تمامی دولت ها
جنایتکاران جنگی هستند!



صدای انترناسیونالیستی